

ژان-پل سارتر

چرخنده

ترجمه‌ی داریوش مؤدبیان

آدم‌های نمایش:

Jean Aguerra	ژان آگرا
Hélène Borge	هلن بورژ
François	فرانسوا
Suzanne Trerier	سوزان تریه
Lucien Drelitsch	لوسین درلیچ
Darieu	داریو
Mater	ماتر، وکیل مدافع سفیر کبیر
Benga	بنگا
Schoelcher	شولشر مستخدم مخصوص
Reybaz	ریباز
Magnan	مانیان
Manko	مانکو یک دهقان شورش‌پیغام‌آور یک افسر ماریا یک پیرزن یک زن جوان شورشیان (زن و مرد) هیئت منصفه خدمتکاران محافظان

صحنه:

پرده‌ای در کار نیست. صحنه‌ای خالی، به رنگ تیره، که میدان بزرگی را نمایش می‌دهد. دورادور صحنه و تالار نمایش را داربست‌هایی فلزی فراگرفته است. اینجا و آنجا لامپ‌هایی کوچک و وسایل و ابزاری که القاکننده‌ی منطقه‌ای نفتی (صنایع نفت: استخراج و پالایشگاه و...) است به چشم می‌خورد. صدای شلیک مسلسلی به گوش می‌رسد. تالار نمایش در یک آن به خاموشی فرو می‌رود. شلیکی دیگر جواب اولی را می‌دهد. آدمکی پارچه‌ای و بزرگ از بالای صحنه به پایین می‌افتد، در چند متری زمین، در هوا، به وسیله‌ی طنابی معلق می‌ماند. پرتوی نوری آن را روشن می‌سازد. در میان سینه‌ی آدمک تابلویی با این نوشته به چشم می‌خورد:

آگرای ظالم

پرتوی دیگر از نور:

پیرزنی بر روی صندلی‌ای نشسته، نگاهش در فضای خالی خیره مانده است. در کنار او زنی جوان، با صورتی از رنج چروکیده، کت کهنه‌ای را بر سر می‌زند. از دوردست صدای چند انفجار به گوش می‌رسد.

پیرزن باز هم تیراندازی می‌کنند! کی می‌خواد تموم بشه؟
زن جوان (به پنجره نزدیک می‌شود و به آدمک اشاره می‌کند). وقتی که واقعاً اعدامش کردند.

[نور از روی دو زن گرفته می‌شود. هم‌زمان انتهای صحنه روشن می‌گردد. جسد یک کارگر در لباس کارگری، قطارهای فشنگ به هیکلش آویخته، به سینه بر روی زمین افتاده، دست‌هایش در جلو و تفنگش نیز در جلوییش قرار گرفته است. از گوشه‌ای یک شورشی خود را به جلو می‌کشد، به مجرد اینکه به روی دیوارهای می‌رسد شلیک پیاپی مسلسل به جانب او.

مرد شورشی خود را با سینه به روی زمین و در پشت جسد می‌اندازد. شلیک قطع می‌شود. مرد با احتیاط از جا برمی‌خیزد، تفنگ کارگر کشته شده را برداشته به سرعت به سوی دیگر صحنه می‌رود و خود را به میان گروهی بیست نفری از شورشیان، زن و مرد، پیر و جوان، که در کنار هم فشرده ایستاده‌اند می‌رساند.]

سرکرده‌ی

شورشیان (به کنارش می‌رود). خب؟
شورشی مرکز رو گرفتیم. اما هنوز پادگان یاپول دستشونه. آگرا کاخ رو ترک نکرده.

[همه خارج می‌شوند. روشنایی روی داربست‌ها و گذرگاه‌ها تغییر می‌کند. چند نشانه از ساختمان یک کاخ دورادور صحنه را فرا می‌گیرد. حال ما در کاخ حکومتی هستیم.]

نور بر روی:

دفتر کار ژان آگرا

[ژان در جلوی میز کارش ایستاده است. مردی است چهل ساله، بلند و چهارشانه، یکی از بازوانش از کار افتاده. چکمه‌هایی سیاه به پا دارد، شلواری نظامی و پیراهنی تیره رنگ. مستخدمی سیاه‌پوش در حال گره زدن کراوات ژان است. در می‌زنند.]

ژان بله! (اشاره به مستخدم می‌کند تا دور شود).

ریباز آخرین حمله است.

ژان (آرام). خب. بس کلکمون کنده‌ست.

ریباز شاید، ولی براشون گرون تموم می‌شه. جلوی هر پنجره یک مسلسل کار گذاشته شده.

ژان به کراور دستور آتش بس بده.

ریباز نه!

ژان چی؟

ریباز این کارو نمی‌کنم. اونها پوست منو می‌کنند. به هرجهت باید جوابشون رو داد.

ژان کسایی که حمله کردند، کارگرهای نفت هستند.

ریباز خب که چی؟

ژان بهترین کارگرهای نفت. اونها نباید کشته بشند.

[ریباز از جایش تکان نمی‌خورد.]

این یک دستوره، فهمیدی؟ (روی تکمه‌ی زنگ فشار می‌آورد).
برو بیرون؟

[ریباز خارج می‌شود و در همان لحظه مستخدم داخل اتاق

می‌شود.]

(بی‌آنکه برگردد). ویسکی! (مستخدم برای او ویسکی می‌آورد. ژان با

یک حرکت آن را بالا می‌اندازد). بهترین اونیفورم من!